هوالعلیم

لزوم احرام از میقات

سلسله دروس خارج فقه – وجوب عمره مفرده و بحث از تکرر آن در یک‌ماه - جلسه ۱۴۶

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر کسی براساس خیال خودش با افراد ارتباط دارد، حالا آیا این خیال منطبق با آن واقع است یا نه؟! آن مطلب دیگری است.

یکی از دوستان می‌گفت:

ما خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ رفتیم، نشستیم و صحبت کردیم و اولین مجلسی بود که ما ایشان را می‌دیدیم. ایشان مدتی سرشان به زیر بود و بعد سرشان را بلند کردند و فرمودند: «شما که به اینجا آمده‌اید، لابد به‌دنبال مطلبی هستید.» من گفتم که بله، مطلبی را احساس کرده‌ایم و به همین جهت به اینجا آمده‌ایم، چون می‌بینیم که این مطلب در جای دیگر نیست. ایشان فرمودند: «مطلبی را به شما بگویم که تا وقتی با ما هستید آن را فراموش نکنید! آیا گوسفند دیده‌اید؟! گوسفند را می‌خرند،

ذبح می‌کنند، قربانی یا عقیقه می‌کنند، این گوسفند اجزائی دارد، سر، دست، کتف، پا و پوست دارد و این گوسفند را قربانی می‌کنند و گوشتش را تکه‌تکه می‌کنند و یک کیلو از آن را به این همسایه، به آن همسایه، به خواهر، برادر و همین‌طور رفیق می‌دهند. گوسفند را ده یا بیست یا سی تکه می‌کنند و گوشتش را پخش می‌کنند، دل و جگرش را هم به یکی می‌دهند، کله و پاچه‌اش را هم به دیگری می‌دهند، پوست و دل و روده‌اش را هم قصاب می‌برد. روده‌اش را برای نخ بخیه ـ چون جذب می‌شود ـ و از این قسم کارها می‌برند و خلاصه دیگر هیچ چیزی از آن نمی‌ماند و بعد هم آن چیزهایی که روی زمین است مثل خون و کثیفی‌ها و چیزهای دیگر را می‌شویند و جارو می‌کنند. شما بعد از یک ساعت که می‌آیید، هیچ اثری از آن گوسفند نمی‌بینید و می‌بینید که این گوسفندی که تابه‌حال بع‌بع می‌کرد، هیچ اثری از آن نیست. شستند و تکه‌تکه کردند و قسمت کردند و حتی یک تار از پشمش هم نمانده است، تمام شد و رفت! این گوسفند

می‌گوید: من چه شدم؟! شما که همهٔ اجزای ما را تکه‌تکه کردید، کله و پاچهٔ ما را به یکی دادید و گفتید که آن را درست کن و بعد هم بپز و بخور. دل و جگرمان را هم که به یکی دادید، روده و پوستمان را هم که قصاب برداشت و گوشت‌های ما را هم به همسایه و قوم‌وخویش دادید و همهٔ اجزاء من تمام شد. پس من این وسط چه نقش و چه محلی از اعراب داشته‌ام؟! چرا کسی سراغ من نیامد؟! یعنی چرا کسی سراغ آن نفس حیوانی و فَصلِیّت خود گوسفند که هویّت او را تشکیل می‌دهد، نرفت و به آن توجه نکرد؟! یکی به گوشت من، یکی به دل و جگر من و یکی به کله و پاچهٔ من نگاه کرد اما چه کسی به خود من نگاه و توجه کرد؟! همهٔ اینها را گوسفند می‌گوید!

(بعد آن شخص می‌گفت که ایشان به من فرمودند:) من به آنچه از تو کار دارم که کسی تابه‌حال به آن کار نداشته است و به هیچ‌چیز دیگرت کار ندارم؛ نه به سوادت کار دارم، نه به موقعیتت، نه به بیاوبرو، نه به رفقایت که مثلاً بگویی: من فلان رفیق را دارم. نه به قوم‌وخویشانت کار دارم و نه به

پدر و مادرت کار دارم. تو الآن پدر داری، مادر داری، خاله داری، عمه داری، به من چه ربطی دارد؟! هر کسی برای خودش زندگی می‌کند و کارش را انجام می‌دهد؛ من به آنها کار ندارم. اینکه چقدر کتاب داری، ربطی به من ندارد، من هم کتاب دارم و نیازی به کتاب‌های تو ندارم و بیشتر از تو هم دارم! اینکه چقدر رفیق داری به من چه ارتباطی دارد؟! من به هیچ‌چیز کار ندارم، من به خود تو کار دارم که کسی به آن کار ندارد.»

یکی از اشعارکلیدی دیوان مولانا

الآن که در راه می‌آمدیم ـ واقعاً مولانا تمام مثنوی را در همان یک صفحهٔ اول آورده است و در صفحات بعد شروع به شرحش کرده است، صفحهٔ اول خیلی عجیب است ـ به دوستان گفتم که این شعر مولانا یکی از اشعار کلیدی دیوان مولاناست که این یک شعر خیلی می‌تواند زندگی انسان را متحوّل کند.

تمام مردم براساس توهمات، تخیلات و اعتباریات با ما سروکار دارند و به‌طورکلی نظام ارتباطات همین است. توجه می‌کنید؟! به همین

قضایای عادی نگاه کنید، طرف در خیابان راه می‌رفت؛ سلام می‌کرد و برای آدم سخت بود تا جواب سلامش را که واجب است بدهد، حالا یک موقعیت پیدا می‌کند، نود درجه کله را پایین می‌برد که عمامه‌اش می‌خواهد در جوی بیفتد! این همین شخص بود، فقط یک میز به او دادند، این همان شخصی بود که جواب سلامش را نمی‌دادی و شأنت اقتضاء نمی‌کرد که جواب سلامش را بدهی! حالا چنان کله را پایین می‌برد که ممکن است عمامهٔ او بیفتد! این همان از ظن خود شد یار من است. من که همان بودم و فقط یک میز به من دادند، یک صندلی به من دادند و چیزی اضافه نشد، تا دیروز اصلاً این آدم آن شخص را نگاه هم نمی‌کرد، حالا چون در یک انتخابات رأیی آورده است و کاره‌ای شده است، باید دو ماه زودتر بروی، وقت بگیری و هزارتا وسیله ...! هر کسی از ظن خود شد یار من!

گذرنامهٔ مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در زمان شاه ایرادی پیدا کرده بود و ایشان یک رفیق خیلی خودمانی مسجدی داشتند که آن‌موقع سرگرد بود و آدم خیلی منضبطی بود حالا به دیانت او کاری

ندارم ولی در برخوردی که با او داشتم، دیدم که خیلی آدم منضبط و صحیح‌العملی است و برای خود اسمی دارد و شاید اگر بگویم، او را بشناسید. ما نزد این شخص رفتیم و گذرنامهٔ ایشان را هم بردیم، دنگ‌وفنگی داشت که اصلاً اگر در جریان عادی می‌افتاد، گذرنامه زیر دست و پا می‌افتاد، گم می‌شد و اصلاً خیلی طول می‌کشید. آن موقع هم که مثل الآن کامپیوتر نبود و کارها خیلی با دردسر بود. ما به همراه رفیق مسجدی ـ خدا او را بیامرزد ـ نزد همین آقای سرگرد کذا نشستیم و برای ما چایی آوردند و خوردیم. همین‌که نشستیم تا چایی بخوریم، در همان یک ربع یا بیست دقیقه که نشسته بودیم یک گذرنامهٔ جدید آوردند و گفتند که بفرمایید، این گذرنامهٔ پدر شماست، آن را بردار و برو! من گفتم که شما چه‌کار کردید؟! آن را خلق کردید؟! بعد گذرنامه را برداشتم و برای ایشان آوردم. خلاصه در آن زمان کار ایشان چند روز طول نکشید و یک ربع یا بیست دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید.

آنجا که نشسته بودیم یک سرهنگ آمد، سرهنگ

درجه‌اش بالاتر از سرگرد است ـ این را خواستم بگویم که اینها همه برای میز است ـ یک کاری هم برای او کرده بود آمده بود که تشکر کند، برایش بالا زد، سرهنگ نباید برای سرگرد احترام کند، این هم تشکری کرد و همین‌طوری که نشسته بود بلند هم نشد و او هم رفت. بعد همین آقای سرگرد کذایی رو به ما کرد و گفت: «این به من تعظیم نکرد! این سرهنگ به این میز تعظیم کرد، گفت این چوب‌ها را می‌بینید، این چوب‌ها! چون این یک درجه از من بالاتر است، سرهنگ دو، یکی از این درجه‌ها اضافه داشت، گفت: من باید برای این دستم را بالا بزنم، گفت: او به این میز تعظیم کرد و به من تعظیم نکرد.»

این مثل قضیهٔ گذرنامهٔ ماست، ما چند سال پیش از طریق زمینی با یکی از رفقا ـ خدا خیرش بدهد ـ به سوریه رفتیم. با ماشین او بودیم، از مرز بازرگان که رد می‌شدیم، اسم خانم ما را در کامپیوترشان وارد نکرده بودند، در واقع ما چهار نفر بودیم و سه نفر را وارد کردند ولی اسم خانم ما را ننوشتند. ما رد شدیم و من هم که نگاه نکردم، یعنی من که نباید نگاه کنم، مأمور باید نگاه کند. به ترکیه رفتیم و چند شب سر

قبر مولانا رفتیم و برای اولین دفعه‌ای بود که مولانا می‌رفتیم. دو شب سر قبر مولانا در قونیه بودیم و از همان قونیه به سوریه و بعد به لبنان رفتیم و یک ماهی هم در لبنان بودیم و در برگشت هم به عراق و کربلا رفتیم و خلاصه یک سفر دور دنیای مارکوپولویی رفتیم و برگشتیم. موقع برگشتن با طیاره از دمشق آمدیم و در فرودگاه گفتند که آقا! اسم خانم شما در خروج از مرز وارد نشده است. گفتم که ایشان اینجا تشریف دارند، ایشان کفتر نبودند، بال که نداشتند، همراه بنده بودند. او گفت که باید گذرنامهٔ شما برود و مراحلش بگذرد. عرض کنم حضورتان که مثلاً ما زن نداریم و این زن ما که الآن با ما آمده است، زن ما نیست چون وقتی اسمش در گذرنامه نباشد، یعنی زن ما نیست! یک کاغذ به ما دادند و ما را هم روانه کردند و وارد جمهوری اسلامی شدیم، این کاغذ را به رفقا ندادم و گفتم که خودم به‌دنبال این کار می‌روم. آقا صبح به ادارهٔ گذرنامه می‌رفتیم و چهار یا پنج ساعت اینها همین‌طور می‌رفتند و می‌آمدند و خودشان گیج شده بودند. آخر چیست؟! همه‌جا؛ در

ترکیه مهر چهار نفر خورده، سوریه مهر چهار نفر خورده است فقط مرز بازرگان سه‌نفره خورده است! آخر این شخص از کجا آمده است؟! پَر نزد که از این‌طرف به آن‌طرف برود! گفتم که والله نمی‌دانم! خلاصه آنجا تلفن می‌کردند، آنجا برق نبود و ما آمدیم. روز دوم رفتیم و هیچ افاقه نکرد و روز سوم این افسرهای بیچاره دلشان برای ما می‌سوخت که ما هر روز می‌آییم و می‌رویم. روز چهارم که شد گفتم که من باید حساب اینها را برسم! یک سرهنگ پاسدار بود که رئیس همان‌جا بود، رفتم به او گفتم: «ببین، امروز روز چهارمی است که من به اینجا می‌آیم، یا همین امروز این گذرنامهٔ من را درست می‌کنی و به من می‌دهی یا من می‌روم و یک زن دیگر می‌گیرم!» چون این خانم را که دیگر نمی‌شود به بیرون ببرم چون ممنوع‌الخروج است و معلوم نیست از کجا آمده، از بهشت آمده و یا از بالا آمده است و فعلاً اسمش در گذرنامهٔ جمهوری اسلامی نیست! گفتم که بنده هم زیاد سفر می‌روم و می‌روم یک زن دیگر می‌گیرم! یا امروز می‌دهید و یا اینکه این کار را انجام می‌دهم! یک نگاه به ما کرد و گفت حاج آقا به

تو نمی‌آید که زن بگیری، گفتم: حالا ببین، به جدم قسم این کار را انجام می‌دهم! بعد این‌طوری گفت: «نمی‌گذارم بروی زن بگیری!» چون دید گفتم به جدم، ترسید و گفت که نمی‌گذارم بگیری! به او گفتم: حالا هر کاری می‌خواهی انجام بدهی، انجام بده! گفت: «برو آنجا بنشین و یک چای بخور!» البته بندگان خدا هر روز محبت می‌کردند ولی بالأخره علاف شده بودیم! گفتم که حالا خودت می‌دانی دیگر، به قول عرب‌ها: کیفک!

آقا در عرض نیم ساعت درست شد! نمی‌دانم چه‌کار کردند! گفتند: «بیا برو»، گفتم که این کار را از همان اول می‌کردید! همان ادّله‌ای که روز اول گفتم، هیچ بر آن ادلّه اضافه نشد، چهار روز ما هر روز پنج ساعت می‌رفتیم و می‌آمدیم. خلاصه گاهی اوقات تهدید هم مؤثر است.

حالا جالب اینکه آن سرهنگ که به من گفت که نمی‌گذارم زن بگیری، گفت: «آقا این‌دفعه اگر خواستی خارج شوی یا داخل شوی، خودت پاسپورت را نگاه کن!» گفتم که چشم، قاعدتاً اگر

نمی‌گفتید هم نگاه می‌کردم! می‌دانستیم و همین کار را می‌کردیم. آخر بنده باید در پاسپورت نگاه کنم ببینم که چطور است! خوب است ننوشتند که شش تا زن داشته است حالا لااقل اسم یک زن را ننوشتند.

در این دنیا قضایا همین است، در این دنیا همهٔ این تعظیم‌ها، تکریم‌ها، تعظیم به میز است، توجه کردید؟! به خود انسان و به ماهیت و حقیقت انسان کسی نمی‌رسد. وز درون من نجست اسرار من!

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بسم الله الرَّحمَنِ الرَّحیم

صحبت راجع به مواقیت بود و اینکه احرام در چه شرایطی از غیر مواقیت جایز است؛ فقط در یك مورد روایت داشتیم که احرام از محاذات با میقات جایز است که آن‌هم در مسجد شجره است و راجع به افرادی است که وارد مدینه می‌شوند و یك ماه در آنجا می‌مانند. اما تمام روایاتی که در این مورد موجود هستند و سؤال‌هایی که از امام علیه‌السلام راجع به عبور افراد از محاذات با میقات و عدم احرام از خود میقات می‌پرسند، حتی یك مورد نداریم که امام بفرمایند:

«باید برگردند و از محاذات میقات احرام ببندند». در تمام این موارد و احادیث و روایات حکم عود به خود میقات شده است؛ حالا یا مواقیت سته که وَقَتَّها رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یا به دویرة أهلِها که آن دویرة أهلِها خودش میقات است، درصورتی‌که محل زندگی شخص نزدیك‌تر به حرم از میقات باشد والاّ اگر نزدیك‌تر نباشد، همان میقاتی که جلوتر است، معیار برای احرام می‌باشد.

روایات در این زمینه زیاد هستند ـ حتماً رفقا مطالعه کرده‌اند ـ از جملهٔ آن موارد سؤالی است که اصحاب می‌پرسند، حالا چون روایات زیاد است، خود رفقا مطالعه کنند، من فقط همین‌طور فهرست‌وار عرض می‌کنم؛ بعضی از روایات راجع به افرادی است که جاهلاً یا نسیاناً یا عامداً بدون میقات وارد مکه شده‌اند، حضرت می‌فرمایند که باید برگردند و از خود میقات احرام ببندند مگر اینکه خوف مُضی وقت داشته باشند که در این صورت در بعضی از روایات داریم که حضرت می‌فرمایند: «از اول حرم»؛ یکی از مصادیق اول حرم مسجد تنعیم

است و مسجد تنعیم خصوصیتی ندارد، حالا هرجا که شد مثلاً از جهات دیگر بروند، همین‌قدر که از حرم خارج شوند کافی است.

در بعضی از موارد هم داریم که اگر فرصت برای رفتن به خارج حرم نیست از خود مکه احرام ببندند؛ از همان منزلی که در خود مکه است یا از مسجدالحرام احرام ببندند؛ احرام برای عرفات، احرام برای حج یا برای عمرهٔ تمتع احرام ببندد و عمره را انجام دهد، آن‌وقت احرام برای حج ببندد.

ببینید این‌قدر این مسئله مهم است که امام علیه السلام می‌فرماید که باید برگردد و از خود میقات احرام ببندد، درحالی‌که اگر افراد ـ مخصوصاً در آن زمان ـ می‌خواستند با اسب و کجاوه بروند و برگردند، یک ماه تا دو ماه طول می‌کشید حتی الآن هم فاصلهٔ بین مسجد جحفه تا مکه، سه ساعت است، از مسجد شجره پنج یا شش ساعت با ماشین فاصله است.

روایت داریم از کافی که روایتش هم صحیح السند است:

عن حمّادٍ عنِ الحلبی قالَ: سألتُ أباعبدالله

علیه السلام عن رجُلٍ نَسی أن یحرِمَ حتّی دَخَلَ الحرمَ، قال: قال أبِی: «یخرُجُ إلی میقاتِ أهلِ أرضِهِ فإن خَشِی أن یفُوتَهُ الحَجُّ أحرَمَ مِن مکانِهِ فإنِ اِسْتَطاعَ أن یخرُجَ مِن الحَرمِ فلْیخْرُجْ ثُمَّ لْیحْرِمْ».[1]

حضرت می‌فرمایند که از همان میقاتی که قرار بود احرام بسته شود؛ از یلملم، مسجد شجره، وادی عقیق، جحفه، ذات عرق یا هرجا که هست باید به همان‌جا برگردد؛ یعنی باید دو ماه برگردد و احرام ببندد. این خیلی مسئله است! ببینید ما نگاه به الآن نکنیم که شخصی ماشینی را پنج ساعت کرایه می‌کند و سوار می‌شود و می‌رود و برمی‌گردد. در زمان امام صادق علیه السلام طی کردن بین مکه و مدینه یک ماه طول می‌کشید. حداقل بگوییم که نود فرسخ، بیست روز طول می‌کشید تا بیاید و بیست روز هم برگردد؛ می‌بایست چهل یا پنجاه روز در راه باشد تا به مسجد شجره یا یلملم برسد یا حداقل پانزده روز. خلاصه مسئله به این کیفیت بود. «فإن خَشِی أن یفُوتَهُ الحَجُّ أحرَمَ مِن مکانِهِ» این در مورد خشیّت

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبوابُ المواقِیت، باب ۱۴، ص ۳۲۸، ح ۱.

است، «فإنِ اِستَطاعَ أن يخرُجَ مِن الحَرمِ فلْيخْرُجْ ثُمَّ لْيحْرِمْ»؛ از همان خارج حرم احرام ببندد.

روایت دیگر روایت عبدالله سنان است:

عن عبدالله بن سِنانٍ قال: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عَن رجُلٍ مَرّ علىٰ الوقتِ الّذِی یحرِمُ النّاسُ مِنهُ فنَسِی أو جَهِل فلم یحرِم حتّىٰ أتىٰ مَکةَ، فخافَ إِن رَجَعَ إِلی الوقتِ أن یفُوتَهُ الحَجُّ فقالَ: «یخرُجُ مِن الحَرمِ و یحرِمُ و یجزِیهِ ذلِک».[1]

یعنی از همان أدنىٰ الحل. در روایت دیگر این‌چنین بود که هرجا می‌تواند یا داشتیم که اگر از أدنىٰ الحل هم حتی دورتر شود، بهتر است، روایات خیلی زیاد هستند.

یک روایت دیگر نظیر همان از معاویة بن عمار داریم:

عن معاویةَ بنِ عمّارٍ قالَ: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن امرأةٍ کانتْ معَ قومٍ فَطَمِثَتْ فأرسلت إلیهم فسَأَلَتْهم فقالوا ما نَدری أَعلیکِ إحرامٌ أم لا و أنتِ حائضٌ فتَرکوها حتّی دخلَتِ الحَرمَ فقالَ

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبوابُ المواقِیت، باب ۱۴، ص ۳۲۸، ح ۲.

علیه السلام: «إِن کانَ علیها مُهلةٌ فتَرجِعُ إلی الوقتِ فلتُحرِم منه فإِن لَم یکنْ علیها وَقتٌ فلْتَرجِع إلی ما قدرتْ علیه بعدَ ما تَخرُجُ من الحرمِ بقدرِ ما لا یفوتُها».[1]

احرام منافاتی با طمث ندارد و با طمث هم منعقد می‌شود چون لازمهٔ احرام نماز نیست، نماز احرام هم مستحب است. لبیک هم که ایراد ندارد؛ لذا با همان احرام وارد حرم می‌شود، اشکال ندارد [در اینجا] شخص جاهل بوده است و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «اگر می‌تواند باید به همان میقات برگردد.» مثل اینکه بی‌جهت نبوده است که می‌فرمایند، با اینکه این‌همه راه را آمده است، باید برگردد. قضیه در اینجا چیست که امام این‌قدر مسئله را مهم می‌دانند.

خدمتتان عرض کردم که آن‌وقت مانند زمان ما نبود که ماشین کرایه کنند و بیایند و احرام ببندند و برگردند، آن‌هم ماشین‌های ژاپنی تویوتا که حداقل از استاندارد برخوردار است و در عرض سه ساعت

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۴.

آدم را می‌آورد، درحالی‌که آدم خیال می‌کند ده دقیقه راه رفته است و روی‌هم‌رفته، رفت‌وبرگشت، شش یا هفت ساعت بیشتر طول نمی‌کشد. در زمان امام صادق علیه السلام، الاغ و کجاوه و شتر و اسب بود، حضرت می‌فرمایند: «باید به مسجد شجره یا وادی عقیق برگردد و احرام حتماً باید از میقات باشد»، این چه قضیه‌ای است؟! چه مطلبی در اینجا است که این‌قدر امام نسبت به آن تأکید دارد؟! انسان باید به آن برسد! در این مسائل ریزه‌کاری و نکاتی نهفته است.

«فترجِعُ إلی الوقتِ فلتحرِم منه فإن لم یکنْ علیها وقتٌ فلْتَرجِع إلی ما قدرتْ علیه بعدَ ما تَخرُجُ من الحرمِ بقدرِ ما لا یفُوتُهَا» یعنی هر مقداری که می‌تواند، به‌قدری‌که از او فوت نشود، یعنی حتی از أدنیٰ الحل هم مقداری جلوتر برود تا احرام را بیشتر درک کرده باشد و چند روز بیشتر در احرام باشد.

روایت دیگر:

علی بنُ إبْراهیمَ عَن أَبیهِ عَنِ ابنِ أَبی عُمَیرٍ عَن جَمِیلِ بنِ دَرَّاجٍ سورة بنِ کلیب قال: قلتُ لأبی‌جعفرٍ علیه السلام: خَرجتْ معنا امرأةٌ من أَهلنا فجهِلتِ

الإحرامَ فلم تُحرِم حتّى دَخَلنا مكّةَ و نسينا أن نأمُرَها بذلک قال: «فمُرُوها فلْتُحْرِمْ مِن مَكانها مِن مكّةَ أو مِن المسجد».[1]

روایت دیگر از ابی الصّباح است که در آن مطلق گفته شده است:

عن أبی الصَّبَّاحِ الكِنانِی قالَ: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن رجُلٍ جَهِل أن یحرِمَ حتّی دَخَلَ الحَرَمَ کیف یصْنَعُ، قال: «یخْرُجُ مِن الحَرَمِ ثُمّ یهِلُّ بِالْحَجِّ».[2]

حضرت در اینجا ندارند که «یفوته الحَج»؛ وقتش کم است، ضیق است. ما با توجه به روایاتی که حضرت امر به برگشت تا میقات می‌کنند، این‌طور استفاده می‌کنیم که در روایاتی که تصریح به فوت نشده است مثل این روایت و یا روایتی که راجع به مرأة و امثال‌ذلك بود، نمی‌شود حکم به استحباب رجوع به میقات کرد بلکه رجوع به میقات واجب است مگر

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبوابُ المواقِیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۴.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبوابُ المواقِیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۳.

اینکه فوت وقت باشد و یا برگشتن امکان نداشته باشد مثلاً یك زنِ تنها چطور این‌همه راه را برگردد؟! همۀ کاروان که با این زن برنمی‌گردند چون کاروان می‌خواهد حجش را انجام دهد؛ لذا آن زن کسی را ندارد و برایش امکان ندارد که برگردد.

تلمیذ: یعنی محکوم به حرج باشد؟!

استاد: بله، حرج است. حرج به معنای مطلق؛ حرج از نظر صحّی یا حرج از نظر امنیت یا حرج از نظر فوت حج. همۀ اینها مشمول حرج خواهند شد و انسان می‌تواند از همان أدنیٰ الحل احرام ببندد، اگر هم نتوانست، از خود مکه احرام ببندد و اشکالی ندارد.

بنابراین مسئلۀ أدنی الحل مربوط به عمرۀ مفرده به‌نحو عادی نیست؛ برای کسی که خارج از مکه است ـ البته این ابتدای بحث است ـ فقط یک صورت احرام از أدنیٰ الحل است و آن برای شخصی است که می‌خواهد عمره انجام دهد و فرصت ندارد.

یکی از دوستان ما خدمۀ کشتی است. او با من

تماس گرفت و می‌گفت: «ما به جده آمدیم و دو روز برای بارگیری فرصت داشتیم تا دوباره به سمت ایران برگردیم. گفتیم که هر کسی می‌خواهد یک عمره انجام دهد، بسم‌الله.» می‌گفت: «فرصت برای اینکه به میقات برویم نبود»؛ یعنی در چنین وقتِ محدودی، امکان ندارد و افراد نمی‌توانند بروند چون باید سریع بارگیری کنند و برگردند. در این‌صورت این موضوع هم مشمول همین مورد خواهد شد؛ یعنی برای کسی که می‌خواهد عمرۀ مفرده انجام دهد و اگر بخواهد ماشین بگیرد و سه ساعت به جحفه برود و بعد هم سه ساعت برگردد اصلاً به‌طورکلی امکان ندارد چون اصلاً نمی‌تواند بیش از یک یا دو ساعت در مکه باشد، این شخص مشمول جواز احرام از أدنیٰ الحل خواهد بود.

پس این یک مورد از موارد بود که برای شخصی که از خارج مکه می‌آید و محرم به عمرۀ تمتع است، حرج وجود داشته باشد و اگر بخواهد دوباره به میقات مراجعت کند، از نظر امنیتی، یا مرض، یا فوت حج به عُسر و حرج می‌افتد، در این‌صورت باید

احرام را از همان اول حرم و أدنیٰ الحل ببندد و اگر هم نتوانست و خیلی وقت ضیق بود ـ چون خروجش طول می‌کشد و ممکن است عرفات فوت شود ـ حضرت می‌فرمایند که از خود مکه احرام ببندد، حالا اگر فرصت دارد اول احرام عمره می‌بندد و بعد احرام حج، اگر هم فرصت ندارد از همان مکه احرام حج را می‌بندد، بعد از حج عمرهٔ مفرده انجام می‌دهد. إن‌شاءالله ادامهٔ بحث برای جلسهٔ بعد باشد.

تلمیذ: کسی که فرصت موسّع دارد، اگر بخواهد برگردد، آیا خصوصیتی دارد که حتماً به میقات اهلش برگردد یا می‌تواند به میقات دیگری برود؟!

استاد: از همان مسیری که آمده است باید از همان میقات احرام را انجام دهد.

تلمیذ: منظورم این است که این شخص که در حال رجوع است، آیا نباید به نزدیک‌ترین میقات برگردد؟!

استاد: اشکال ندارد.

تلمیذ: در مورد آن خانمی که در روایت آمده بود و حضرت فرمودند که باید برگردد، به‌طور مثال اگر از مدینه آمده باشد آیا باید به مسجد شجره برگردد

یا به نزدیک‌ترین میقات برگردد؟

استاد: نه، خصوصیت اهل، فقط در یك روایت مطرح است و در روایات دیگر صرف میقات مطرح است و اهل خصوصیتی ندارد؛ لذا می‌تواند به نزدیك‌ترین میقات هم رجوع کند. بالأخره باید همان مواقیت سته باشد. شاید بتوانیم از میقات اهل استفاده کنیم که منظور حضرت همان دویرة أهلِها باشد و دویرة أهلِها هم خودش میقات است و نزدیك به حرم است و بگوییم که اینها ناظر به این است. اما ایرادی ندارد، هر کسی می‌تواند از هر میقاتی احرام ببندد.

تلمیذ: در روایت ذکر شده است که مثلاً اهل عراق باید به میقاتی که از آن آمده‌اند، برگردند.

استاد: این‌طور نیست که باید منحصراً از آنجا باشد، اهل عراق می‌توانند قبل از اینکه به وادی عقیق برسند به مدینه بروند. پس در این‌صورت از وادی عقیق رد نشده‌اند، کسی که اهل عراق است و می‌خواهد از وادی عقیق رد شود، باید از آنجا احرام ببندد. ولی اگر نیّت کسی که هنوز به وادی عقیق نرسیده است عوض شود مثلاً قصد کند که سفر

تفریحی هم انجام دهد یا یکی دو هفته به مدینه برود و آنجا زیارت کند، ایراد و اشکال ندارد و اجباری نیست که حتماً این راه را برود. بله، اگر از این راه می‌رود باید از وادی عقیق احرام ببندد.

تلمیذ: آیا اهل مدینه هم می‌توانند، دور بزنند و از جحفه که نزدیک‌تر است احرام ببندند؟!

استاد: بله، اشکال ندارد ولی نباید از مسجد شجره رد شود و به جحفه برود مثلاً به‌خاطر سرما یا به‌خاطر اینکه راحت‌تر و نزدیک‌تر است. بالأخره شاید پیش خود می‌گویند که اگر پانزده روز هم کمتر در احرام باشیم به نفع ما است. حضرت در اینجا می‌فرمایند: «کسی که از مسجد شجره رد می‌شود، باید محرم باشد» مگر کسی که خوف مرض داشته باشد یا پیر و هرم است، در این‌صورت ایراد ندارد که با همان لباس از مسجد شجره رد شود تا نزدیک جحفه و از آنجا محرم شود، یعنی برگشت این مسئله به حرج است اما در موارد عادی نمی‌تواند.

تلمیذ: اگر فرصت داشته باشد که به میقات اهل برگردد، آیا اولویت ندارد؟! مثلاً کسی که از مسیر جحفه آمده است، آیا برگشتش به جحفه اولویت

ندارد؟!

استاد: نفس میقات اولویت ندارد.

تلمیذ: در روایت دارد میقات اهل!

استاد: میقات اهل فقط عنوان مشیر است. حالا بعداً در ارتباط با سایر روایات عرض خواهیم کرد که صرفاً عنوان مشیر است.

مسئله‌ای در اینجا وجود دارد که مسئلۀ مهمی است و باید این را درنظر بگیریم که ـ در بحث گذشته به این نکته اشاره کرده‌ام ـ ما در روایات و در خیلی از موارد می‌بینیم که راوی از امام علیه السلام حکمی را سؤال کرده است که در مورد خاص بوده است، نه اینکه به‌عنوان یک حکم کلی باشد، پاسخی هم که امام می‌دهند منطبق با آن است، یعنی راوی گفته که این شخص از دویرۀ اهل بوده و به اینجا آمده است، حضرت هم می‌فرمایند که به دویرۀ اهل برگردد، این شخص نصف روایت را نقل نمی‌کند و فقط کلام امام را که می‌فرمایند: «به دویرۀ اهل برگردد»، نقل می‌کند. شما هم در اینجا به اشتباه می‌افتید که حضرت فرموده‌اند: «باید به میقات اهل

برگردد»؛ یعنی اگر از عراق است، دو ماه راه را برگردد و به آنجا برود. درحالی‌که این مسئله فقط مربوط به این شخص است و راوی از مورد مشخص سؤال کرده است، امام هم فرموده‌اند که از میقات اهلش باشد. تمام این موارد جنبهٔ عنوان مشیری دارد، نه جنبهٔ بیان حکم کلی.

طریقهٔ دسته‌بندی روایات مختلف

حالا ما از کجا این مطلب را می‌فهمیم؟! از ارتباط این روایت با سایر روایاتی که در این رابطه آمده‌اند. همان‌طورکه گفتم باید روایات را دسته‌بندی کرد؛ یعنی وقتی که مجتهد می‌خواهد فتوا دهد باید روایات مختلف را دسته‌بندی کند؛ اول آن روایاتی که جهت کلی، اطلاقی و عام و شمول را می‌رسانند ـ آنها خیلی مهم هستند ـ دسته‌بندی کند، بعد یکی‌یکی آن روایاتی که تخصیص و تقیید خورده‌اند را در کنار هم قرار دهد، ممکن است کم‌کم به این نتیجه برسد که این تقیید، در مورد خاص بوده است و جنبهٔ مقیّدیّت برای عام یا اطلاق را ندارد مثلاً راوی در یک مورد خاص از حضرت سؤال کرده است؛ حضرت هم براساس همان مورد خاص، حکم

خاص را فرموده‌اند. اما ما در اینجا حکم عامی را می‌بینیم که این حکم هم مطلق است و هم از طرفی مقیّد است؛ لذا می‌گوییم که این حکم، مقیِّد آن حکم عام است، درحالی‌که مقیِّد نیست بلکه مورد، مورد خاصی است که حضرت برای آن شخص بیان فرموده‌اند و هیچ منافاتی با آن اطلاق و عام ندارد.

نقش دسته‌بندی روایات مختلف در فهم روایت

این خیلی مسئلهٔ مهمی است؛ یعنی این مسئله در فهم روایت و شم‌الفقاهة حدیث، خیلی نقش اساسی دارد. مجتهد نمی‌تواند همین‌طور یک‌سره به یک روایت نگاه کند و فتوا دهد بلکه باید روایت را قشنگ ببیند و بسنجد؛ خصوصیات، شأن نزول و مورد آن را کاملاً بررسی کند تا آن‌وقت بتواند یک انسجام کلی بین روایاتی که مطلق و عام هستند و بین آنچه که جنبهٔ تقیید و تخصیص و امثال‌ذلک دارد، برقرار کند و بفهمد که آیا روایاتِ دیگر جنبهٔ مقیّدیّت دارند؛ یعنی بفهمد که این روایات در مقام بیان آمده‌اند یا نه، مورد خاصی است که سؤال شده است و حضرت راجع به آن پاسخ داده‌اند. همان‌طور که مواردی از این قبیل وجود دارند که موارد خاصی

هستند. در فقه اهل سنت هم چنین فتاوایی وجود دارند ـ اشتباهاتی که می‌شود ـ خلاصه این مسئله، مسئله‌ای مهم است.

در قضیه‌ای که باید به دویرهٔ اهل برگردد از همین قبیل است؛ یعنی فرض کنید که سائل گفته است: «شخص از دویرهٔ اهلش آمده یا مثلاً از جایی آمده که اهلش از آنجا می‌آیند»، حضرت هم فرمودند که به اهلش برگردد. حالا ممکن است میقات اهلش أدنیٰ المواقیت بوده باشد. حضرت که نمی‌فرمایند: «میقات آخری که از همه دورتر است را انتخاب کن.» انتخاب میقات به‌دست خود انسان است، مهم این است که انسان از میقات عبور نکند. ما روایتی نداریم که بگوید: «کسی که در مسجد شجره است، باید حتماً از خود مسجد شجره احرام ببند.» بله! از مسجد شجره نمی‌تواند رد شود و به جحفه برود اما اگر از مسجد شجره رد نشود و بخواهد دور بزند، چه اشکالی دارد؟! مثلاً بگوید: «من دلم می‌خواهد کمی راه بروم، یک‌خرده بگردم، کوه‌ها را ببینم، تماشا کنم»، چه عیبی دارد؟! یا بگوید: «ما اصلاً می‌خواهیم همهٔ میقات‌ها را دور بزنیم! ببینیم یلملم

کجاست، وادی عقیق کجاست، قرن المنازل کجاست، جحفه کجاست»، چه اشکالی دارد؟! ایراد ندارد که مارکوپولویی پیدا شود و بگوید که می‌خواهم همهٔ مواقیت را ببینم تا هرکدام نورانیتش بیشتر بود و ملکوتش بیشتر است از همان‌جا احرام ببندم، هیچ منعی در این قضیه نیست تا بگوییم که حتماً کسی که از مدینه است، باید از مسجد شجره محرم شود. بله! کسی که می‌خواهد از مسجد شجره رد شود، باید از آنجا احرام ببندد اما اگر به مسجد شجره نرسد منعی برای این قضیه نداریم که بخواهد از دیگر مواقیت محرم شود.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحمَّد